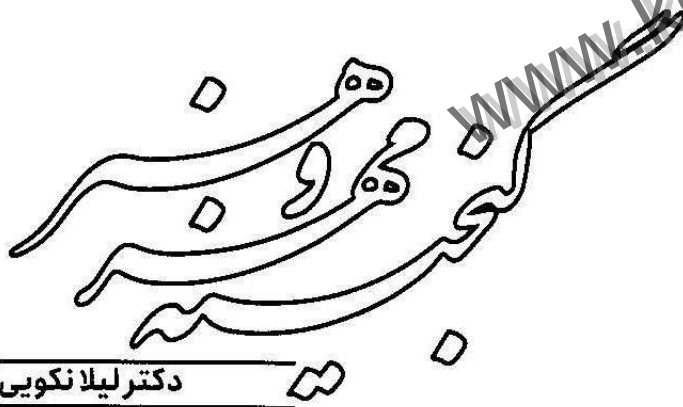


دکتر لیلا نکویی



www.ketab.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



ISBN-978-622-4391-29-0

391290

786226

9

مردانه: نگوی، لیلا، ۱۳۵۵. عکاس
عنوان و نام پندآور: گنجینه مهر و هنر / شعر: فریدون مشیری
مؤلف و عکاس: لیلا نگوی
ترجمه آلمانی شعر: احمد مرندی
ترجمه انگلیسی شعر: فرانک مشیری
ترجمه فرانسه شعر: مهشید مشیری
مشخصات نشر: اصفهان: نشر اسپاه، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۲۸ ص: عکس (رنگی)،
شابک: ۹۷۸-۶۳۹۱-۲۹۰-۰
وضعیت فهرست نویسی: قیفا
موضوع: دست‌ها در هنر Hand in art
دست‌ها - مصور
Hand - Pictorial works
شناسه افزوده: مرندی، احمد، مترجم
شناسه افزوده: Marandi, Ahmad
شناسه افزوده: مشیری، فرانک، مترجم
شناسه افزوده: مشیری، مهشید، مترجم
شناسه افزوده: Mahshid, Moshiri
رده بندی کنگره: NCY۲۴
رده بندی دیویی: ۷۴۳/۴۹
شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۴۳۹۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی: قیفا

www.ketab.ir

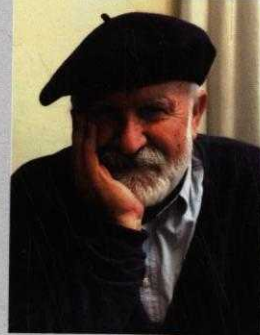
- ☐ نام کتاب: گنجینه مهر و هنر Treasure of Art and Affection
- ☐ شعر: فریدون مشیری
- ☐ مؤلف: دکتر لیلا نگوی
- ☐ عکس‌ها: دکتر لیلا نگوی
- ☐ ترجمه آلمانی شعر: دکتر احمد مرندی
- ☐ ترجمه انگلیسی شعر: فرانک مشیری
- ☐ ترجمه فرانسه شعر: دکتر مهشید مشیری
- ☐ طراح گرافیک: علیرضا شهریار
- ☐ صفحه آرا: همایون عقلی
- ☐ مدیریت اجرا: شهریار گرافیک
- ☐ ناشر: نشر اسپاه
- ☐ چاپ و صحافی: بهار آزادی
- ☐ چاپ اول: پائیز ۱۴۰۰
- ☐ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- ☒ حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

گنجینه مهر و هنر

گنجینه مهر و هنر، نگاهی متفاوت و مهرورزانه است از دستان هنر آفرینانی که عمری صنعت، فرهنگ و هنر این سرزمین را ساخته و پاس داشته اند. دستانی که گرچه گذر زمان، شادابی و لطافت آن را به یغما برده، اما در پس این پیری و شکنندگی خطوط، زمزمه پختگی، استادی و خلاقیت را می شنویم که طنین شگفت انگیز دیگری را نیز معنای بخشید. طنینی که در طول سالیان دراز بیش از آنکه تنها دست باقی مانده باشند تبدیل به اندامی شده اند که گویی خود نیز معنای دیگری از شگفتی اثر هنرمند است. اندامی که همچون ابزاری بی بدیل در آمده تا خلق هیچ اثر هنری بی آن میسر نباشد. دستانی که خود به پدیده ای یگانه بدل گشته اند که گویی بر بند بند هر اثر نشانه خطوط کهنگی اثر، مهری گشته جدایی ناپذیر....

این نگاه با همه کم و کاست ها صادقانه تحفه ای است پیش کش همه دستان هنر آفرین و صنعتگران این مرز پر گهر.

لیلا نکویی



با ادای احترام و سپاس به هنرمند بزرگ و گرانقدر،

زنده یاد استاد محمد حسن عقیلی،

ستاره ای پرفروغ در عالم هنر و زندگی،

انسانی که راز جاودانگی را آموخته بود

و دستانش تکیه گاه هنر و هنرمندان جوان بود.

روحش، جلای هنر بود،

و تفکر و اندیشه اش به ذهن ها، رسم پرواز می آموخت.

مهرش در عمق سینه ها جاری بود،

چرا که از جنس آب بود و زلال.

نگاهش به افق های دور می رسید

و جهانی سرشار از نور و روشنی و یکرنگی بود.

از راز هر نقش سخن می راند،

و تاریکی را می زدود و رهایی و پویایی را بر جانها می فشانند.

از ایشان بسیار آموختم،

چرا که بزرگ بود و بیدریغ می بخشید،

بی تکلف و سخاوتمندانه،

و در به ثمر نشستن این اثر، از ابتدای راه، همراه و راهنمایم بود،

که بی وجود گرانمایه آن استاد بی بدیل، بی تردید این مسیر هموار نمی نمود.

لیلا نکویی

سپاس از :

جناب آقای دکتر احمد مرندي

سرکار خانم بهار مشیری

سرکار خانم دکتر مهشيد مشیری

سرکار خانم فرانک مشیری

سرکار خانم فهيمه آكوش (عقيلي)

www.ketab.ir



دیده‌ن مشیری

از دل و دیده، گرمی تر هم آیا هست؟
دست،

آری، زدل و دیده گرمی تر: دست!
زین همه گوهر پیدا و نهان در تن و جان،
بی گمان دست گران قدرتر است.
هرچه حاصل کنی از دنیا، دستاور دست!
هرچه اسباب جهان باشد، در روی زمین،
دست دارد همه را زیر نگین!
سلطنت را که شنیدست چنین؟!

شرف دست همین بس که نوشتن با اوست!

خوش ترین مایه ی دلبستگی من با اوست.

در فروبسته ترین دشواری، در گرانبارترین نومیدی،

بارها بر سر خود بانگ زدم: هیچتار نیست مخور خون جگر،

دست که هست!

بیستون را یاد آر، دستهایت را بسپار به کار،

کوه را چون پرگاه از سرراحت بردار!

وہ چه نیروی شگفت انگیز نیست،

دست هایی که به هم پیوسته ست!

به یقین، هرکه به هر جای درآید از پای

دست هایش بسته ست!

دست در دست کسی،

یعنی: پیوند دو جان!

دست در دست کسی،

یعنی: پیمان دو عشق!

دست در دست کسی داری اگر،

دانی، دست،

چه سخن ها که بیان می کند از دوست به دوست،

لحظه ای چند که از دست طبیب،

گرمی مهر به پیشانی بیمار رسد،

نوشداروی شفابخش تراز داروی اوست!

چون به رقص آیی و سرمست برافشانی دست،

پرچم شادی و شوق است که افراشته ای!

لشکر غم خورد از پرچم دست تو شکست!

دست، گنجینه ی مهر و هنر است:

خواه بر پرده ی ساز،

خواه در گردن دوست،

خواه بر چهره ی نقش،

خواه بر دنده ی چرخ،

خواه بر دسته ی داس،

خواه در یاری نابینایی

خواه در ساختن فردایی!

آنچه آتش به دلم می زند، اینک، هر دم سرنوشت بشرست،

داده با تلخی غمهای دگر دست به هم!

بار این درد و دریغ است که ما،

تیرهامان به هدف نیک رسیدست، ولی

دست هامان، نرسیدست به هم!!!